

امروزه در محافل گوناگون، چه در طیف راست و چه در طیف چپ، از جهانی شدن سرمایه و اقتصاد بسیار سخن به میان می‌آید. با این همه، برداشت‌هایی متفاوت و گاه متضاد از این مفهوم وجود دارد.

تصور رایج، جهانی شدن را ضرورتاً به معنای کاهش قدرت دولت می‌داند. اما واقعیت این است که جهانی شدن در چارچوب دولت - ملت‌ها صورت می‌گیرد و نظم جدید جهانی جز همان نظم دولت - ملت‌ها نیست. در حقیقت جهانی شدن نه روندی «طبیعی» و فراتاریخی که نخست‌گزینشی سیاسی است: پاسخ سیاسی سرمایه به شرایط ساختاری جدید در سرمایه‌داری جهانی.

در مقاله‌ی حاضر، دیوید مک نلی استاد رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه یورک، تورونتوی کانادا، به زبانی ساده، نکات مهمی را در رابطه‌ی میان جهانی شدن، دولت - ملت، و ناسیونالیسم روشن می‌کند. برگردان فارسی این مقاله بر اساس متن موجود در اینترنت صورت گرفته است. مترجم

# دولت - ملت در پایان راه؟

دیوید مک نلی

ترجمه‌ی: مهرداد بهادری

مقالات

مقایسه باشد.

از قدیم، حکومت‌ها تا اندازه‌ای بر پول ملی خود کنترل اعمال می‌کردند، اما در اوضاع کنونی، سوداگران جهانی چنین تلاش‌هایی را یکسره به ناکامی می‌کشاند. نهادها و موسسات مالی روزانه حدود ۶۴۰ میلیارد دلار ارز خرید و فروش می‌کنند، رقمی که بانک مرکزی هیچ کشوری حتی خیال رقابت با آن را نمی‌تواند بکند. کنترل حکومت‌ها بر اقتصاد ملی، بر نرخ بهره، نرخ مبادله‌ی ارز و غیره روز به روز کم‌تر می‌شود.

بدین ترتیب، امروزه اقتصاد دنیا جهانی‌تر از هر زمانی شده است. سرمایه بیش از پیش از دولت - ملت جدا شده و بیش از هر دوره‌ی دیگری در تاریخ از یک هویت ملی معین فاصله گرفته است. در این رهگذر، شرکت‌های فراملیتی به قدری جهانی شده‌اند که اغلب نمی‌توان تولیدات یک شرکت را ساخت کشوری معین دانست.

این واقعیت را شهرداری گریس، در ایالت نیویورک، چند سال پیش دریافت. این شهرداری تصمیم داشت یک ماشین حفاری بخرد و مصمم بود که این ماشین حتماً «امریکایی» باشد. از این رو، مقامات محلی از خرید یک ماشین حفاری دست دوم، که ساخت شرکت ژاپنی کوماتسو بود، خودداری کردند و بر آن شدند که به جای ماشین کوماتسو،

عظیم فراملیتی هر یک فروشی بالغ بر ۲۸ میلیارد دلار - یعنی بیش از درآمد سالیانه‌ی هشتادوهفت (۸۷) دولت - ملت داشته‌اند.

فروش شرکت Exxon در سال ۱۹۸۰ بیش از تولید ناخالص ملی کشورهایی مانند اطریش، دانمارک و نروژ بود. اگر جنرال موتورز (GM) یک کشور بود، به لحاظ اهمیت اقتصادی بیستمین کشور جهان به شمار می‌آمد. فورد (Ford) پس از دانمارک، و آی.بی.ام (I.B.M.) پس از تایلند قرار می‌گرفت.

به دیگر سخن، ما با روند پُرشتابی روبرو هستیم که در آن شرکت‌های فراملیتی، دولت - ملت‌ها را پشت سر می‌گذارند و به قدرتمندترین و مهم‌ترین نیرو در اقتصاد جهانی بدل می‌شوند. در واقع چنان‌چه بانک‌ها و موسسات مالی را نیز در معادلات خود وارد کنیم این روند بسی آشکارتر خواهد شد.

در تمام بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، هزاران میلیارد دلار، در یک چشم به هم زدن، از طریق جابه‌جایی اطلاعات الکترونیکی در شبکه‌ی سیستم‌های کامپیوتری، در بازارهای مالی جهان دست به دست می‌شود. این میزان به قدری عظیم است که هیچ کشوری را در جهان نمی‌توان یافت که ذخایر پولی بانک مرکزی آن با این رقم قابل

در دوران کنونی، دوران فرمانروایی شرکت‌های قدرتمند فراملیتی، دولت - ملت‌ها دارند قدرت و تسلط خود بر اقتصاد ملی‌شان را از دست می‌دهند. با وجود این، همان نیروهایی که در کار کنار زدن دولت - ملت‌ها هستند در عین حال آن‌ها را از جهات دیگر - به عنوان نهادهای کنترل و تسلط بر مردم - تقویت می‌کنند.

آیا دولت - ملت نهادی رو به احتضار است؟ شاید، با در نظر آوردن گسترش درگیری‌های ناسیونالیستی در سراسر جهان، این پرسش عجیب بنماید. لیکن به رغم وجود این منازعات، شمار فزاینده‌ای از کتاب‌ها و مقالات، افول و زوال دولت - ملت‌ها را پیش‌بینی می‌کنند.

دلیل اساسی برای پیش‌بینی‌هایی از این دست آشکار است: در دنیای امروز، سازمان‌های اقتصادی مسلط بر جهان، که مهم‌ترین آن‌ها همان بزرگ‌ترین شرکت‌های فراملیتی هستند، دولت - ملت‌ها را به کناری می‌زنند.

این شرکت‌ها ابعادی غول‌آسا دارند. ۳۰۰ شرکت عظیم به تنهایی یک چهارم کل نیروها و وسایل تولید در سراسر جهان را در مالکیت خود دارند. افزون بر این، درآمد شرکت‌های فراملیتی معمولاً بیشتر از مجموع درآمد ملی همگی کشورهای جهان است. در سال ۱۹۸۰، ۱۰ شرکت

محصول شرکت امریکایی جان دیر را بخرند. لیکن آنچه آنان هنگام خرید نمی‌دانستند این بود که ماشین‌های شرکت جان دیر در ژاپن تولید شده بودند حال آن که ماشین‌های کوماتسو در امریکا ساخته می‌شدند!

در حقیقت با یک بررسی می‌توان دریافت که بسیاری از کالاها نه ساخت کشوری معین که کالاهایی جهانی‌اند. بر طبق یک بررسی آماری، هنگامی که یک امریکایی ده هزار (۱۰/۰۰۰) دلار صرف خرید یک اتومبیل پونتیاک، ساخت شرکت جنرال موتورز می‌کند، این مبلغ به طرُق زیر خرج می‌شود: حدود سه هزار (۳/۰۰۰) دلار مزد کارگر، مونتاژ و سوار کردن قطعات در کره‌ی جنوبی؛ هزار و هشتصد و پنجاه (۱۸۵۰) دلار برای تولید قطعات پیشرفته‌ی اتومبیل در ژاپن؛ هفتصد (۷۰۰) دلار هزینه‌های مهندسی طراحی و مُدل در آلمان؛ چهارصد (۴۰۰) دلار برای تولید قطعات ریز در تایوان و سنگاپور و ژاپن؛ دویست و پنجاه (۲۵۰) دلار تبلیغات و بازاریابی در بریتانیا؛ حدود پنجاه (۵۰) دلار پردازش اطلاعات در ایرلند و بارابادوس؛ و چهارهزار (۴/۰۰۰) دلار باقی مانده نیز در قسمت‌های مختلف ایالات متحده.

همین امر در مورد مارک‌های تجارتي نیز مصداق دارد. نزد اکثر مردم هیچ مارک تجارتي امریکایی تر از جنرال الکتریک و آر.سی.ای (R.C.A) نیست اما واقعیت این است که یک شرکت فرانسوی با نام انگلیسی تامسون Thomson مالک این دو مارک تجارتي معروف است و از این مارک‌ها برای عرضه‌ی محصولات الکترونیکی خود استفاده می‌کند.

مجله‌ی بیزنیس ویک کاملاً درست دریافته بود که چند سال پیش، از ظهور «شرکت‌های بی‌وطن» سخن می‌گفت. بسیاری از بزرگ‌ترین شرکت‌های فراملیتی جهان دیگر منحصراً یا عمدتاً امریکایی، آلمانی، ژاپنی یا کانادایی نیستند بلکه شرکت‌هایی جهانی‌اند که برای برنامهریزی فعالیت‌های اقتصادی و سازمان دادن تولید خود نه به بازار ملی که به بازارهای جهانی نظر دارند.

برخی مفسران با مشاهده‌ی این روندها، شتاب زده از «پایان جغرافیا» سخن می‌گویند: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که جا و موقعیت مکانی دیگر اهمیت ندارد. سرمایه، بی‌اعتنا به عالم «واقعی» و جغرافیای گذشته، در مدارهای الکترونیکی - cyberspace - در گردش است. در این سناریو، دولت - ملت‌ها دیگر نامربوط‌اند، چه در عصری که شرکت‌های فراملیتی خود را از محدودیت‌ها و قیدهای ملی و جغرافیایی خلاص کرده‌اند، دولت - ملت‌ها می‌کوشند از این مرزها پاسداری کنند.

این‌گونه ارزیابی‌ها حتی اگر خردمندانه باشند، لیکن با جدا کردن یک روند واقعی و مهم اقتصادی

از بستر کلی آن، در این باره دچار اغراق و گزافه‌گویی می‌شوند.

درست است که سرمایه از هر زمان جهان‌تر شده و تکنولوژی الکترونیکی راه‌ها و شیوه‌های تازه‌ای در اختیار سرمایه‌ی مالی گذارده است، تا در یک آن، جهان را زیرپا نهد. این نیز درست است که اقتصادهای ملی چنان در بازارهای جهانی ادغام شده‌اند که هیچ حکومتی نمی‌تواند آینده‌ی اقتصادی خود را تنظیم و کنترل کند. همه‌ی این روندها دارد جایگاه دولت - ملت‌ها را در نظام جهانی تغییر می‌دهد. اما هیچ یک از این‌ها نشانه‌ی به پایان آمدن عمر دولت - ملت نیست. در واقع، بسیاری از این روندها به طور مستقیم به تشدید ناسیونالیسم و تحکیم قدرت دولت - ملت‌ها کمک می‌کنند.

از یاد نباید برد که دولت - ملت‌های مدرن هم‌چنان نهادی ضروری برای کنترل مردم و حکومت کردن بر آن‌ها در جامعه‌ی مدرن به شمار می‌آیند. در پایانه‌ی قرن بیستم سرمایه‌داری جهانی با گذر از فرایند حاد تجدید ساختار، به طور هم‌زمان دولت‌ها را نیز تجدید سازمان می‌دهد. اما با همه‌ی این تغییرات، دولت - ملت‌ها رو به اضمحلال نیستند و به واقع از برخی جهات، تحولات اقتصادی، دولت‌ها را بی‌رحم‌تر، خشن‌تر و متجاوزتر کرده است.

دولت - ملت‌ها در اوان شکل‌گیری اروپای مدرن زیر فشار گروه‌های سرمایه‌دارانی پدید آمدند که در پی تشکیل بازارهای بزرگ و امن بودند تا بتوانند بر آن‌ها سلطه یابند. در این راه، سرمایه‌داران بر آن شدند که موانع و سدهای محلی را که وجه شاخص جامعه‌ی فئودالی بود، در هم بشکنند: موانعی نظیر پرداخت عوارض به فئودال‌های هر منطقه برای استفاده از جاده‌ها و پل‌ها یا حق و حساب و مالیات‌هایی که باید برای داد و ستد و تجارت در شهرهای مختلف می‌پرداختند و غیره. سرمایه‌داران مشوق ادغام سرزمین‌های پراکنده و تکه‌پاره، و یک‌پارچه کردن آن‌ها در یک بازار اقتصادی ملی و واحد بودند، بازاری که تابع یک رشته قوانین و سیاست‌های اقتصادی هم‌آهنگ تسهیل رشد صنعت، بازرگانی و بانکداری باشد.

در عین حال دولت‌ها نیز به وجود مزایا و امتیازاتی در این ادغام اقتصادی پی‌بردند. آن‌ها امیدوار بودند که با گردآوردن شمار هرچه بیشتری از مردم تحت یک حکومت مرکزی بتوانند درآمدهای مالیاتی خود و هم‌چنین منابع لازم برای ایجاد ارتش و نیروی دریایی و مستعمره کردن دیگر مناطق جهان را افزایش دهند. بدین طریق، فشارهای اقتصادی زمینه‌ی با گرفتن دولت‌های متمرکز و بزرگ‌تر را فراهم کرد. این امر در عین حال دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی عمده‌ای - از

جمله پدیدآمدن زبان ملی و تاریخ ملی - را نیز ایجاد می‌کرد.

به یاد داشتن این نکته اهمیت به سزادارد که ملت‌ها به هیچ رو پدیده‌هایی طبیعی نیستند. جامع انسانی به طور طبیعی بر مبنای «بنا همستان»<sup>(۱)</sup>های ملی گرد هم نمی‌آیند. چیزی به نام «مردم فرانسه» یا «مردم ایتالیا» وجود نداشت که بخواهد به دنبال تشکیل کشور و دولت خود بماند برعکس، مفاهیمی نظیر مردم فرانسه یا مردم ایتالیا ساخته‌ی دولت‌هایی بود که می‌خواستند مردم را پیرامون یک رشته افسانه‌ها و اسطوره‌ها دربار‌ه تاریخ، زبان و فرهنگ مشترک جوش دهند.

آن‌چه برای ساختن دولت - ملت‌های مدرن نقش حیاتی داشت همانا ایجاد زبان ملی بود. این کار آسان نبود. برای نمونه، به هنگام انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، فقط ۱۲ درصد جمعیت به زبان رسمی حرف می‌زد. بیشتر مردم با گویش‌های محلی سخن می‌گفتند که برای اکثریت وسیع شهروندان کشور غیرقابل فهم بود. در دهه‌ی ۶۰ قرن نوزدهم، زمانی که مناطق مختلف ایتالیا تحت حاکمیت دولتی واحد قرار گرفت، کمتر از ۳ درصد جمعیت به زبان ایتالیایی تکلم می‌کردند. چنان‌که یکی از دولتمردان آن ایام به طعن و کنایه گفت: «ایتالیا را ساختیم حال باید ایتالیایی‌ها را بسازیم».

این امر نکته‌ای اساسی در درک دولت - ملت‌هاست. حکومت‌ها برای ادغام و یک‌پارچه کردن سرزمین‌ها در یک بازار اقتصادی و قرار دادن آن‌ها تحت یک رشته قوانین واحد، نیازمند زبان مشترک برای هدایت زندگی اقتصادی و سیاسی بودند. با چنین هدفی، حکومت‌ها زبان‌ها و گویش‌های محلی را به سوی یک زبان رسمی و ملی سوق دادند و در این فرایند تلاش کردند این ایده را جا بیندازند که گویا زبان‌های رسمی، طبیعی بوده‌ و از طریق تجربه‌ی مشترک ملی یک «ملت» رشد کرده و سر بر آورده‌اند.

با این همه، «مردم» و «ملت‌ها» جز همان «جوامع خیالی» - عبارت به جا و مناسب بندیکت اندرسن - نیستند. اندرسن خاطرنشان می‌کند که این جوامع خیالی‌اند، زیرا «حتا اعضای کوچکترین ملت‌ها نیز هیچ‌گاه نه اکثر هموطنان خود را می‌بینند نه چیزی از آنان می‌شنوند ولی در ذهن هر یک از آنان تصویری از ارتباط و پیوند با یکدیگر نقش بسته است». این جوامع خیالی همان قدر قوی هستند که افسانه‌ها و اسطوره‌های آن‌ها قدرتمند است، چنان‌که شمار عظیمی از افراد می‌توانند در ایام جنگ با رضای خاطر «برای کشورشان از جان خود بگذرند».

بدین ترتیب بود که با خیزش سرمایه‌داری، ساختار و بنای سیاسی تازه‌ای پدیدار گشت: دولت - ملت. و از این هنگام به بعد جوامعی که برای حدی از

کنترل بر زندگی خود پیکار می‌کردند تقریباً به طور  
خوبه‌خودی به الگوی دولت - ملت می‌گراییدند و  
مجنوب آن می‌شدند.

مردمانی نیز که تحت سلطه‌ی استعمار یا  
امپریالیسم قرار داشتند و در پی رهایی خود از این  
یوغ بودند، عموماً این هدف را در زیر پرچم رهایی  
ملی - یعنی حق ایجاد دولت - ملت خودشان - دنبال  
می‌کردند. این جنبش‌ها اغلب دولت - ملت‌های خود  
را بر اساس همان مرزهای جغرافیایی تشکیل  
می‌دادند که قدرت‌های استعماری ترسیم کرده  
بودند. معمولاً دولت - ملت‌های جدید تا حد زیادی بر  
مبنای موجودیت‌های پیش‌استعماری شکل  
گرفته‌اند. برای نمونه، اندونزی مشتمل بر سه هزار  
جزیره و صد گروه قومی متفاوت است. قوی‌ترین  
عامل متحدکننده‌ی این جزایر آن است که همه‌گی  
زمانی مستعمره‌ی هلند بوده‌اند.

هرچه اسطوره‌ی ملت قوی‌تر بوده این ایده نیز  
رایج‌تر شده است که هر مردمی باید دولت - ملت  
خود را داشته باشد. در نتیجه حنا گروه‌هایی که هیچ  
پیشینه و سنتی در سازمان‌دهی خود در قالب دولت -  
ملت‌ها نداشته‌اند مجذوب چنین شعارهایی شده‌اند.  
برای نمونه، بومیان کانادا به رغم آن که هیچ‌گاه خود  
را به صورت یک دولت - ملت سازمان‌ن داده‌اند اغلب  
خود را «نخستین ملت» می‌نامند. در مثال دیگر،  
چند سال پیش فعالان زن و مرد همجنس‌خواه در  
آمریکا و کانادا سازمان‌هایی به نام «ملت  
همجنس‌خواه» برپا کردند. این امر نشان می‌دهد که  
این نظر که ملت‌ها موجودیتی هستند که به  
نماینده‌ی از سوی مردم حقوق آن‌ها را طلب می‌کنند  
تا چه حد فراگیر شده است.

تهدی واقعی به دموکراسی از ما می‌طلبد که از  
خواست مردمی که در طول تاریخ ستم‌کشیده‌اند -  
مانند «نخستین ملت»، ساکنان کُیک، یا  
فلسطینی‌ها - برای حق تعیین سرنوشت ملی، یعنی  
حق آنان برای تشکیل دولت - ملت خود پشتیبانی  
کنیم. لیکن این پشتیبانی باید همراه با انتقاد از خود  
دولت - ملت و با وقوف به این واقعیت باشد که دولت  
- ملت در اساس برای سلطه‌گری، کنترل، سرکوب  
مردم و تفرقه و جدایی انداختن میان آنها درست  
شده است.

واقعیت مسلم و مهم درباره‌ی دولت - ملت‌ها  
این است که آن‌ها مردم را کنترل می‌کنند. در حالی  
که سرمایه برای برقراری تحرک بلامنازع و مطلق  
خود در سراسر جهان تلاش می‌کند، دولت‌ها مردم را  
در یک سرزمین معین زمین‌گیری می‌کنند و می‌کوشند  
با ثبت هر تولد و چسباندن یک شماره‌ی شناسنامه  
به هر فرد از هر ریال خرید و هر مبلغ درآمد وی  
مالیات بستانند و با مطالبه‌ی گذرنامه و دیگر  
مدارک، به هنگام عبور از مرزهای ملی، حرکت مردم  
را کنترل کنند.

## ● واقعیت مسلم و مهم درباره‌ی دولت - ملت‌ها این است که آن‌ها مردم را کنترل می‌کنند. در حالی که سرمایه برای برقراری تحرک بلامنازع و مطلق خود در سراسر جهان تلاش می‌کند، دولت‌ها مردم را در یک سرزمین معین زمین‌گیر می‌کنند.

برای اکثریت وسیع مردم به ساده‌گی هیچ  
واقعیتی این ادعا را تأیید نمی‌کند که قدرت و  
اختیارات دولت‌ها رو به کاهش است. وانگهی، به  
جای آن که قدرت دولت‌ها با جهانی شدن اقتصاد  
کاهش یابد بر همه‌گان آشکار است که تلاش  
دولت‌ها برای تسلط و کنترل بر مردم بیش از پیش  
خصلتی سرکوب‌گرانه و زورگویانه می‌یابد.

یکی از بی‌آمدهای تجدید ساختار اقتصادی در  
جهان همانا آشفتنگی‌ها و در هم ریختگی‌های  
عظیم اجتماعی است: کارخانه‌ها و شرکت‌ها یک  
شبه تعطیل می‌شوند، هزاران تن از مردم بی‌کار  
می‌شوند، همه‌ی باهمستان‌ها به روز سیاه  
می‌نشینند. این همه، سرمنشاء بی‌ثباتی‌های  
جدیدی است. مردم در جست‌وجوی کار، محل  
زندگی خود و گاه دولت - ملتی را که در آن زندگی  
کرده‌اند، ترک می‌کنند. برخی در راه دستیابی به  
اهداف خود مرتکب «جرم» می‌شوند و گروهی نیز در  
طلب کمک اقتصادی به صف معترضان خشمگین  
می‌پیوندند.

دولت‌ها این بی‌ثباتی‌ها را با سرکوب و کنترل  
اجتماعی بیشتر پاسخ می‌گویند. قوانین مهاجرت را  
سخت و سخت‌تر می‌کنند تا حرکت مردم محدود  
شود. بر اختیارات و قدرت پلیس می‌افزایند،  
محکومیت‌های زندانیان را طولانی‌تر می‌کنند تا  
گرسنه‌گان و بی‌چیزان را مجازات کنند. جوخه‌های  
ضدشورش و نیروهای سرکوبگر را برای رویارویی با  
معترضان به کار می‌گیرند. همه‌ی این‌ها ناظر بر  
افزایش چشم‌گیر اختیارات و قدرت سرکوب‌گرانه‌ی  
دولت‌هاست. در واقع دولت‌ها - در هیأت پلیس،  
مقامات اداری مهاجرت و قضایی - هرچه بیشتر و  
بیشتر به نیروی تعرض به زندگی مردم تبدیل  
می‌شوند.

در عین حال، دولت‌ها اغلب ناسیونالیسم را  
برای به انحراف کشاندن اعتراضات اجتماعی به  
خدمت می‌گیرند. با توسل به هویت افراد در یک

جامعه‌ی خیالی، درباره‌ی «ما» و «آن‌ها»، و  
«هموطنان» و «بیگانگان» به لفاظی می‌پردازند و  
«خارجی‌ها» را به عنوان سیر بلا و مسبب مسایل  
اقتصادی معرفی می‌کنند و به این دست‌آویز فساد و  
تباهی اجتماعی در جامعه را به تأثیر «بیگانگان» -  
که گویا ارزش‌های شان در تقابل با ارزش‌هایی است  
که کشورشان را به عظمت و خوشبختی می‌رساند -  
نسبت می‌دهند. در این فرایند: «جوامع خیالی» و  
هویت نژادی و قومی به سلاحی برای دادن چهره‌ای  
اهریمنی به اقلیت‌ها و دیگران بدل می‌شود. به  
هنگام نیاز و ضرورت نیز وسوسه‌های ناسیونالیستی  
را به عنوان وسیله‌ای در جهت پشتیبانی از  
حمایتگری اقتصادی و جنگ تجاری با دیگر دولت -  
ملت‌ها به کار می‌گیرند.

بنابراین، جای شگفتی ندارد که نژادپرستی و  
ناسیونالیسم خارجی‌ستیز، بیشتر و بیشتر جزئی از  
صحنه‌ی سیاسی می‌شود. در سراسر جهان، از  
گروه‌های شبه فاشیستی نظیر جبهه‌ی ملی در  
فرانسه تا نژادپرستان مذهبی حزب بها راتیا جاناتا و  
ناسیونالیسم افراطی هندوان در هندوستان، از  
گروه‌های دست راستی نظیر اتحادیه‌ی شمال در  
ایتالیا و حزب رفرم در کانادا تا عوام‌فریبان مرتجع  
مانند پات بوکانین در امریکا، در همه جا سیاست  
نژادپرستانه و ناسیونالیستی در مرکز صحنه‌ی  
سیاسی قرار گرفته است.

در حالی که سرمایه، آزادی مانور خود را در  
مقیاس بین‌المللی افزایش می‌دهد، مردم کوچه و  
بازار بیشتر در معرض کنترل قرار می‌گیرند و  
نژادپرستی و ناسیونالیسم رفته‌رفته به گفتمان غالب  
در حیات سیاسی تبدیل می‌شود. این واقعیت‌ها به  
جای آن که نشانی از افول دولت - ملت باشد، از  
افزایش سرکوبگری دولت‌ها و تشدید خصومت‌های  
ملی خبر می‌دهد.

در عین حال، بر خلاف تصور سوسیال  
دموکراسی و استالینیسم احزاب کمونیست که  
سوسیالیسم را در حکم افزایش قدرت دولت - ملت  
می‌انگاشتند، دیگر آشکار شده است که دولت - ملت  
در نهایت ابزار سرکوب است نه رهایی. به رغم  
جهانی‌تر شدن سرمایه، سرمایه‌داری به مثابه‌ی  
یک نظام، به دولت - ملت به عنوان نهاد تسلط و  
کنترل نیروی کار، نیاز حیاتی دارد. هم از این روست  
که جهان کنونی ترکیبی است از جهانی شدن اقتصاد  
و تشدید ناسیونالیسم و سرکوبگری دولت‌ها. فراتر  
رفتن از دولت - ملت نیازمند فراتر رفتن از  
ناسیونالیسم است.<sup>(۲)</sup>

### پانویس‌ها:

۱ - «با همستان» معادلی است که آقای داریوش  
آشوری برای community پیشنهاد کرده است.

۲ - دولت - ملت در این ترجمه برای افاده‌ی  
state - nation به کار رفته است. ■